

مکمل ویدئو لایحه  
پنجمین اجلاس ارس ربیب  
مجلس خبرگزاری

**Mahdaviat**  
in present time

the 5<sup>th</sup>  
Meeting of reviewing existence  
dimension of hazrat  
**Mahdi**  
(Way GOD musten to its appearance)

اشعار شیوا  
(در رد بهائیت)

آیت الله حاج ملا جواد صافی گلپایگانی (ره)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اشعار شیوا

(در ردّ بهائیت)

آیة الله ملا محمد جواد صافی

به سفارش

دییرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

صافی گلپایگانی، محمد جواد، ۱۲۵۰ - ۱۳۳۷.  
اشعار شیوا (در رد بهائیت) / محمد جواد صافی؛ به سفارش  
دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی. - قم: سازمان تبلیغات اسلامی،  
دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی، ۱۳۸۵.  
۴۵ ص.

ISBN: 964-96877-4-2

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه به صورت زیرتویس.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. ۲. بهائیکری - شعر. الف. اجلاس حضرت  
مهدی، دبیرخانه دائمی، ب. عنوان.

۸فا۱/۶۲

PIR۸۱۳۱/الف۷۴

۱۳۸۵

م۸۵-۸۹۷

کتابخانه ملی ایران

## اشعار شیوا

**مؤلف:** آیه‌الله ملا محمد جواد صافی

**تدوین / ناشر:** دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی عجالتاً

**نوبت چاپ:** اول، بهار ۱۳۸۵

**چاپخانه:** گلها

**شمارگان:** ۵۰۰۰ نسخه

**قیمت:** ۵۵۰۰ ریال

**شابک:** ۹۶۴ - ۹۶۸۷۷ - ۴ - ۲

کلیه حقوق محفوظ می‌باشد.

**با قدردانی از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:**

کارشناسان ارزیابی: هیأت علمی دبیرخانه اجلاس؛  
بازبینی نهائی: سید جمال‌الدین شمس؛ مدیر هماهنگی و نظارت: مجید افشار؛  
مدیر تولید و نشر: سید محمد باقی زاده؛ صفحه‌آرایی: سلمان فردوسی زاده؛  
طرح جلد: حمیدرضا پورحسین.



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه واشرف انبيائه محمد وآله الطاهرين. سيّما بقية الله في الارضين و خاتم الاوصياء المرضيين و قائم الخلفاء القديسين مولينا وسيدنا الحجة بن الحسن العسكري ارواح العالمين فداه.

### مقدمه

به قلم آية الله صافی گلپایگانی

بر ارباب بصیرت و اطلاع پوشیده نیست که دول استعماری برای استعباد و نگاهداری قدرت و حکومت خود در میان سایر ملل پیوسته به انواع تحریکات و دسایس خائنانه توسل می جویند و برای آنکه ملت‌های بزرگ و با ریشه را به کلی از هستی و شخصیت ساقط کنند و روحیه استقلال‌طلبی و علاقه به ترقی را در آنها ضعیف نمایند و با کمال آسانی آنان را زیر سلطه و نفوذ خود در آورند؛ بوسیله دست‌های ناپاک خیانتکارانی که مزدوری و خدمتگذاری آنها را برای رسیدن به مطامع پلید مادی از جان و دل قبول کرده‌اند، در زیر



✽ هزاران پرده، مقاصد و سیاستهای خود را انجام می دهند.

۴ / اشعار شیوا

به ویژه ملت اسلام بیشتر از سایر ملل مورد این گونه تعرضات و تحت فشار این سیاست های مرموز واقع شده است. زیرا بر سه روشن است که هرگاه مسلمانان دنیا که عده و جمعیتشان در حدود چهارصد میلیون و یک قسمت عمده از مناطق معموره و سرزمینهای زرخیز و معادن بزرگی را که در زندگی دنیای کنونی جزء مواد اولیه مورد احتیاج و ضروری بشر بشمار می رود، صاحب و مالکند، در سایه تعلیمات اسلامی بیدار و هشیار و متحد شوند؛ دست غارتگران را از غارت و یغمای این همه سرمایه و مواد حیاتی کوتاه می نمایند و محققاً دیر یا زود این موضوع عملی شده و هر روز به عصر اتحاد و نهضت اسلامی و پیروزی نهائی و دنیائی که ملل اسلام در زیر پرچم لا اله الا الله بزرگترین ملت های زنده را تشکیل دهند نزدیکتر می شوند و انشاء الله یک حرکت و قیام اساسی بزرگ که ارکان آن بر پایه برادری دینی و توحید کلمه قرار داشته باشد در جامعه اسلامی به هدایت تعالیم عالیه قرآن مجید بوجود خواهد آمد.

آری، کسانی که دیدند از یک ملت عقب افتادم فقیر و وحشی تنها در سایه تعلیمات اسلام در مدت کوتاهی که از یک ربع قرن تجاوز نکرد، بزرگترین ملت ها پا به عرصه وجود گذارد و عظمت و قدرت و



علم و فرهنگ و اتحاد و اخلاق و مساواتشان دنیا را  
 متوجه آنها ساخت؛ حق دارند که امروز از اتحاد و  
 بیداری مسلمانان و توسعه فرهنگ و اخلاق  
 اسلامی در بیم و هراس باشند. آن تعالیم و قواعدی  
 که آن مردم وحشی را به اوج مجد و شوکت و  
 فضیلت رسانید بهتر می تواند جمعیت های بزرگ را  
 که در همه اقطار عالم در خور خود مدنیت های قابل  
 توجه دارند، تحت نفوذ گرفته و برای یک جنبش و  
 نهضت اسلامی که عالمگیر شود مهیا نماید.

با این ملاحظات دشمنان اسلام می کوشند که با  
 افروختن آتش نفاق و اختلاف، مسلمانها را سرگرم  
 مشاجرات بیهوده نموده و از توجه به حقایق  
 اسلامی و تفکر در سر ارتقاء گذشتگان و اسلاف  
 خویش، و پیدا کردن علل عقب افتادگی ها باز دارند؛  
 می کوشند تا مسلمانان را متشتت و پراکنده سازند تا  
 بتوانند بر آنها حکومت و آقائی کنند. به بهانه  
 تشکیل احزاب و مسلک بازی از راه تشدید و  
 تجدید تعصبات قومی و نژادی، و دعوت به وطن  
 دوستی و از همه رسواتر از راه ابداع دین و  
 مذهب سازی، جمعیت ها را از هم متفرق می کنند.  
 نتیجه این تحریکات و سیاست ها همین تجزیه ها و  
 تعصبات قومی و تکثیر حکومت های ضعیفه و  
 امیرنشینهای کوچک است که همه در تبعیت از دول  
 قویه و نظریات آنها تسلیم محض هستند.

نمی گویم پیدایش تمام مسالک سخیفه و



\* مذاهب باطله و علت ظهور این همه اشخاصی که  
 تاکنون ادعای مهدویت کرده‌اند فقط تحریک  
 دیگران بوده است؛ زیرا بسیاری را به شهادت  
 تاریخ، دعاوی نفسانیه و حب جاه و ریاست باعث  
 شده است. بلکه می‌خواهم بگویم افرادی که این  
 اواخر در شرق پیدا شدند، یا مولود سیاست‌های  
 بیگانه هستند و یا از طرف آنها حمایت و پشتیبانی  
 شده‌اند. پیدایش این مذاهب‌های رسوا که بی‌مایگی  
 آنها بر همه اهل اطلاع معلوم است و صاحبان آنها را  
 نباید در ردیف متنبیان و متمهدیان و شیادان هم  
 قرارداد، با سیاست‌ها و خیالات دشمنان اسلام  
 کاملاً ارتباط دارد. همه را آنها اداره می‌کنند و همه  
 از آنها مواجب می‌گیرند. والا آقاخان محلاتی را که  
 بر دولت ایران یاغی بود چرا به هندوستان دعوت  
 می‌کنند؟ احمد قادیانی چرا در آنجا قیام کرد؟ چرا  
 باید از مکتب شیخیه و مخصوصاً سید کاظم رشتی -  
 یکی از رؤسای آنها - چند نفر مانند سید محمد  
 همدانی و سید ولی اصفهانی متولد هند شاگردان  
 شیخ احمد احسائی و میرزا طاهر حکاک اصفهانی  
 شاگرد سید کاظم رشتی و شیخ مهدی قزوینی  
 شاگرد دیگر او و شاگرد دیگرش میرزا علی محمد  
 شیرازی که بعداً معروف به باب شد، ادعای  
 مهدویت کنند؛ و شاگرد دیگرش حاج کریمخان  
 ادعای رکن رابعی کند؟ متمهدی سودانی را چه  
 کسی برانگیزیت و یوسف خواجه کاشغری که







ادعای امامت داشت و بیست و نه هزار قشون از ترکمن‌ها ترتیب داد چرا قیام کرد؟ خلاصه این مسلک و حزب بایگري و بهائىگري که هیچ چیز غیر از حقه و شیادی در آن نیست از کجا درآمد؟ چرا دولت تزاری روس از آنها حمایت کرد و کنسولشان در اصفهان از آنها طرفداری نمود؟ چرا بعداً در فلسطین به عباس افندی از طرف مأمورین انگلیسی لقب سری داده شد؟

خوشبختانه امروز همان سیاست‌ها پی برده‌اند که بایگري و بهائىگري نمی‌تواند عامل اجراء مقاصدشان باشد و بقدری اینها مفتضحند که هر کس هم بخواهد آنها را اسباب دست قرار دهد مفتضح می‌گردد. ایرانیان از این دسایس و نیرنگ‌ها آگاه شده و هر روز بیشتر ملتفت می‌شوند، چنانچه مطالعه تاریخ همین فرقه بابی و بهائی و ازلی (که هر سه فرقه با هم دعوی دارند) در ایران این مطلب را معلوم می‌سازد. زیرا بیش از یکصد سال است که اینها دعوی امامت و پیغمبری و خدائی و هرچه دلشان خواسته داشته‌اند. اگر یک قرن پیش مردم بخاطر بسی اطلاعی از نظریات شوم این فرقه نمی‌دانستند که این خدایان و پیغمبران که نمونه آنها شوقی افندی است تا چه حد نالایق و آلوده دامان هستند؛ امروز حتی نفرات معدودی که در این مسلک بصورت ظاهر باقی مانده‌اند به حقیقت مقصد باب و بها پی برده و فهمیده‌اند که اینها



\* مذاهب باطله و علت ظهور این همه اشخاصی که  
 تاکنون ادعای مهدویت کرده‌اند فقط تحریک  
 دیگران بوده است؛ زیرا بسیاری را به شهادت  
 تاریخ، دعاوی نفسانیه و حب جاه و ریاست باعث  
 شده است. بلکه می‌خواهم بگویم افرادی که این  
 اواخر در شرق پیدا شدند، یا مولود سیاست‌های  
 بیگانه هستند و یا از طرف آنها حمایت و پشتیبانی  
 شده‌اند. پیدایش این مذاهب‌های رسوا که بی‌مایگی  
 آنها بر همه اهل اطلاع معلوم است و صاحبان آنها را  
 نباید در ردیف متنبیان و متمهدیان و شیادان هم  
 قرارداد، با سیاست‌ها و خیالات دشمنان اسلام  
 کاملاً ارتباط دارد. همه را آنها اداره می‌کنند و همه  
 از آنها مواجب می‌گیرند. والّا آقاخان محلاتی را که  
 بر دولت ایران یاغی بود چرا به هندوستان دعوت  
 می‌کنند؟ احمد قادیانی چرا در آنجا قیام کرد؟ چرا  
 باید از مکتب شیخیه و مخصوصاً سید کاظم رشتی -  
 یکی از رؤسای آنها - چند نفر مانند سید محمد  
 همدانی و سید ولی اصفهانی متولد هند شاگردان  
 شیخ احمد احسائی و میرزا طاهر حکاک اصفهانی  
 شاگرد سید کاظم رشتی و شیخ مهدی قزوینی  
 شاگرد دیگر او و شاگرد دیگرش میرزا علی محمد  
 شیرازی که بعداً معروف به باب شد، ادعای  
 مهدویت کنند؛ و شاگرد دیگرش حاج کریمخان  
 ادعای رکن رابعی کند؟ متمهدی سودانی را چه  
 کسی برانگیزد و یوسف خواجه کاشغری که



\* ادعای امامت داشت و بیست و نه هزار قشون از  
 ترکمن‌ها ترتیب داد چرا قیام کرد؟ خلاصه این  
 مسلک و حزب بایگری و بهائیگری که هیچ چیز  
 غیر از حقه و شیادی در آن نیست از کجا درآمد؟  
 چرا دولت تزاری روس از آنها حمایت کرد و  
 کنسولشان در اصفهان از آنها طرفداری نمود؟ چرا  
 بعداً در فلسطین به عباس افندی از طرف مأمورین  
 انگلیسی لقب سری داده شد؟

۷ / مهدویت در عصر حاضر

خوشبختانه امروز همان سیاست‌ها پی برده‌اند  
 که بایگری و بهائیگری نمی‌تواند عامل اجراء  
 مقاصدشان باشد و بقدری اینها مفتضحند که هر  
 کس هم بخواهد آنها را اسباب دست‌قرار دهد  
 مفتضح می‌گردد. ایرانیان از این دسایس و نیرنگ‌ها  
 آگاه شده و هر روز بیشتر ملتفت می‌شوند، چنانچه  
 مطالعه تاریخ همین فرقه بابی و بهائی و ازلی (که هر  
 سه فرقه با هم دعوی دارند) در ایران این مطلب را  
 معلوم می‌سازد. زیرا بیش از یکصد سال است که  
 اینها دعوی امامت و پیغمبری و خدائی و هرچه  
 دلشان خواسته داشته‌اند. اگر یک قرن پیش مردم  
 بخاطر بی‌اطلاعی از نظریات شوم این فرقه  
 نمی‌دانستند که این خدایان و پیغمبران که نمونه آنها  
 شوقی افندی است تا چه حد نالایق و آلوده دامان  
 هستند؛ امروز حتی نفرات معدودی که در این  
 مسلک بصورت ظاهر باقی مانده‌اند به حقیقت  
 مقصد باب و بها پی برده و فهمیده‌اند که اینها





می خواسته‌اند در لوای مذهب‌سازی، سیاست‌مابی  
 نموده و با همکاری دشمنان اسلام و استقلال کشور  
 ایران، به مقاصد پست حیوانی برسند تا شوقی  
 افندی بتواند با فرزندان بیچاره همان فریب  
 خورده‌ها، مشغول عیاشی باشد. امروز همه  
 شاگردان مدارس و فارغ‌التحصیل‌های این کشور  
 خود را به مراتب از شوقی افندی که بهائیان او را  
 ولیّ وقت می‌گویند؛ عالم‌تر و فهمیده‌تر می‌شمارند.  
 دیگر کسی به این دامها نخواهد افتاد. آن روز  
 افرادی چون آقایان آیتی و نیکو که در این بساط  
 حيله وارد گشته و از اسرار و رسوائیهای کارشان  
 باخبر گشته‌اند؛ برای نشر حقایق و معرفی این طائفه  
 و کشف حیل قلم برداشته و سه جلد کتاب  
 کشف الحیل و سه جلد فلسفه نیکو و دو جلد ایقات و  
 کتاب‌های دیگری نوشتند. همچنین دانشمندان  
 دیگری مانند مرحوم شیخ محمد محلاتی کتاب  
 یارقلی و دیگری نیز کتاب دزدبگیر و بزبگیر را تألیف  
 نمودند. امروز هم بسیاری از این‌گونه کتاب‌ها ذهن  
 مردم را نسبت به بهائیت روشن نموده و انتظار  
 می‌رود که معدودی هم اگر در غفلت باشند با  
 مطالعه این کتابها از نادانی نجات یافته و این فساد از  
 میان برداشته شود.

یکی از مردان بزرگواری که همواره در راه  
 هدایت مردم و نشر حقایق و احکام، و خدمت به  
 فرهنگ اسلامی و مبارزه با دسایس و مجاهده با



دشمنان دین و مفسدین تلاش خستگی ناپذیری نمود، حضرت آیه الله آخوند ملامحمدجواد صافی گلپایگانی<sup>(۱)</sup> است که قریب شصت سال برای هدایت جامعه و مبارزه با بی دینان، متحمل انواع زحمات شده است. از جمله خدمات ایشان تصنیف کتاب های جامع و سودمندی در اصول دین و معارف اسلامی و اخلاق، همچون مصباح الفلاح و نفایس العرفان است.

یکی از آثار مختصر ایشان، کتاب اشعار شیوا (در ردّ بهائیت) که از سوی دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل الله فرجه منتشر گردیده است؛ به خوانندگان محترم تقدیم می شود. معظم له در کتاب های دیگر خود به ویژه در مبحث امامت جلد دوم نفایس العرفان بطور تفصیل بطلان بهائیت و سایر متمهدیان را آشکار ساخته اند. در این اثر، مختصری از احوالات این طایفه و جواب شبهات بی پایه آنها را در ضمن اشعار انشاء نموده اند.

والسلام علیکم ورحمة الله  
لطف الله صافی گلپایگانی





منعمی را شکرافزون از شمار  
که ز فیض او خرد شد آشکار  
داد زیب آفرینش از خرد  
و از خرد کرد آدمی را اختیار  
از خرد گردید تحصیل شرف  
شد خرد بر عزت و شوکت مدار  
زاد عقباً از خرد گردید جمع  
عیش دنیا از خرد شد برقرار  
شد خرد شمع طریق معرفت  
شد خرد ره سوی قرب کردگار  
ای خوش آنکو رفت در حصن خرد  
یافت از هوش طبیعی اعتبار  
رست از بسند هوا و قال و قیل  
بست دل در عقل فطری استوار  
گرچه ناشد بی خرد کس آدمی  
نیز خرد تنها توان شد رستگار  
هم خرد باید که باشد مستقیم  
ورنه از او فتنه‌ها آید به بار



\* نیک آموزار بیاموزی همی  
 تا ملک باشد تو را آموزگار  
 نه ز روی وهم و تسویلات نفس  
 پشت پا بر شرع زن بوجهل وار  
 امر باطل یافت از نقص خرد  
 یاز وهم و سفسطه رنگ و نگار  
 یاز راه اعوجاج و شبهه‌ای  
 که نماید مردکی ابلیس سار  
 زین سبب گشتند بعضی احمقان  
 منکر مهدی سلیل هفت و چار  
 حجت یزدان امام منتظر  
 سرور دوران شه گیتی مدار  
 مهدی موعود سبط مصطفی  
 خسرو مسعود فخر روزگار  
 داور کون و مکان قطب زمان  
 شبل حیدر مصطفی را یادگار  
 قائم آل محمد آنکه هست  
 بر وجودش قائم این نیلی حصار  
 آنکه آیاتش<sup>(۱)</sup> فزون شد از حساب  
 بر وجودش نص قاطع بی‌شمار<sup>(۲)</sup>

۱. معجزات و خوارق عادات منقوله از آن حضرت از حد تواتر  
 خارج بلکه معجزات و آیات آن بزرگوار در هر یک از زمان  
 حضرت عسکری علیه السلام و غیبت صغری و کبری بتواتر معنوی  
 ثابت و مسلم است و برای کسی که مختصر مراجعه به کتب  
 احادیث و تواریخ نماید جای تردید باقی نخواهد ماند.





در کتاب خود **نفایس** شمه‌ای  
گفته‌ام ورچه بود یک از هزار  
غیبت مطلق چو نورش مظهر است  
در حجاب غیب شد خورشیدوار  
غائب است و نفع او چون آفتاب  
در ورای ابر باشد برقرار  
دشمنش را گر پدر بودی نبود  
منکر خورشید در نصف‌النهار  
**صافیا** چون دیدیش با چشم دل  
گر کسی شد منکر او غم مدار  
هم بچشم ظاهر از داری خلوص  
باش اندر دیدنش امیدوار  
گر شعاع آفتاب نوربخش  
هست اندر دیده خفاش تار  
سهل باشد، پرتویی زان نور نیست  
نیست سنخیت چه باید کرد کار  
نوریان هستند چون جویای نور  
ناریان را دل بود هم سوی تار  
ماه را با گل تواند کس نهفت  
گر بگیرد از نم دریا غبار

۲. نصوص و اخبار معتبر که دلالت بر تعیین آن جناب و اینکه  
فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است دارند و همچنین  
متعرض سایر خصوصیات و غیبت طولانی و علائم ظهور آن  
حضرت می‌باشند و از حضرات پیغمبر و ائمه طاهرین هر یک  
روایت شده بسیار و به مراتب بالاتر از تواتر است.





\* موشک کور ار نبیند آفتاب  
 یا سگی بر ماه بنماید عوار  
 نر عمی آن نقص بیند آفتاب  
 نه ز عوعو این شود مه لکه دار  
 دیدن ما هم بقدر بینش است  
 فهم کن گر دانشت آید بکار  
 هست چون عالم مقام امتحان  
 تا تمیز گل دهد دانا زخار  
 ابلهی چند از غیابش مگفتم  
 گشته و کردند بی شرمی شعار  
 دعوی باب و نیابت ای عجب  
 سر زد از بعضی سبک مغزان خوار  
 چون شریعی<sup>(۱)</sup> و نمیری<sup>(۲)</sup> بن هلال<sup>(۳)</sup>  
 شلمغانی<sup>(۴)</sup> و جز اینها از شرار

۱. نام او حسن و کنیه او ابو محمد است و اول کسی است که ادعای مقام نیابت خاصه امام زمان را نمود و بر آن حضرت افترا بست و توفیق رفیع بر لعن و برائت از او صادر شد و شیعیان از او کناره گیری کردند.

۲. نام او محمد بن نصیر است و ادعای نیابت و وکالت و مقام محمد بن عثمان را نمود. پس مدعی شد که من از طرف امام علی نقی علیه السلام که خدا است پیغمبرم و قائل به تناسخ بود و ارتکاب اعمال شنیعه را حتی با مادر و خواهر حلال می گفت و از او مانند همین رؤسای مسلک بهائی بعضی اعمال قبیحه نقل شده که ذکرش خلاف نزاکت است.

۳. نامش احمد بن هلال و مدعی محمد بن عثمان در باب وکالت بود و توفیق رفیع در رد او بدست حسین بن روح شرف صدور یافت.





در زمان پادشاهان مغول

۱۵

مهدویت در عصر حاضر

نیز شیادان بُدند از هر کنار  
 قصه عباس شاه و خاکیان  
 هست در تاریخ آن شه برقرار  
 ملحدانی دیگر از بس حرص و آز  
 با همه اخلاق رذل و حال زار  
 با صنوف عیب و نقص و فرط جهل  
 دم زدند از مهدویت آشکار  
 قائد هر یک در این حرف سخیف  
 شور شهوت حرص جاه و اقتدار  
 تازگی هم گفت مصروعی منم<sup>(۱)</sup>  
 آنکه او را داشت عالم انتظار

۴. اسمش محمد بن علی است. شرح حال و عقاید باطله عجیبه و کارهای ناپسندیده و قبیحه او مفصل است. بالاخره بطلان حرفش بر همه ظاهر و در سال سیصد و بیست و سه هجری کشته گشت و غیر از اینها هم اشخاص دیگری مانند حلاج و محمد بن بلال و غیره در زمان غیبت صغری و بسیاری هم در زمان غیبت کبری ادعا کردند.

۱. مقصود علی محمد شیرازی پسر سید رضای بزاز است که سنه ۱۲۶۰ ادعای ذکریت کرد. سپس ادعای باییت و نیابت حضرت امام عصر را نمود. بعداً داعیه مهدویت در او پیدا شده و خود را امام زمان و مصلح موعود معرفی کرد. پس از آن ادعای پیغمبری نمود و در ۱۲۶۶ تمام دعاوی خود را منکر شده توبه کرد، و توبه نامه خود را نزد ناصرالدین شاه فرستاد و در همان سال به مجازات خود رسیده و اعدام شد. بعضی این اختلاف دعاوی او را راجع به خبط دماغ او دانسته اند که بر اثر تابش آفتاب در وقتی که می خواست تسخیر شمس نماید مخبط گردید.



✱ احمق نادان و عاری از شرف

پست طبیعی مست مغزی بی‌مهاری<sup>(۱)</sup>  
 چون فساد قول و فعلش بُد عیان  
 لاجرم سوی درک بر بست بار  
 گشت رسوا شد بدار انتقام  
 و از وجود او نجس شد چوب‌دار  
 گر نمی‌بودی مخبط از چه روی  
 هر زمان زو نغمه‌ای شد آشکار  
 گفت اول سید ذکرم سپس  
 گفت باب حجتم در روزگار  
 پس بگفتا نایب خاصم چو دید  
 شد به بعضی مردم نادان سوار  
 بعد از آن گفتا که من خود مهدیم  
 قانمیت یافت بر من انحصار  
 زان سپس بالا زد و گفتا به من  
 کرده حق امر نسبت واگذار  
 اولین کس بد که شد مؤمن به من  
 احمدم و پس حیدر والاتبار<sup>(۲)</sup>

۱. شاید بعضی گمان کنند بعض کلماتی که در این اشعار است فقط بعنوان مذمت و هجو آورده شده در حالیکه اهل اطلاع می‌دانند همه این کلمات و مطالبی که به این طایفه نسبت داده می‌شود بیان واقع و نسبت به آنچه تاریخ و مردمان مطلع آنم این طایفه نقل کرده‌اند بسیار مختصر است. کسی که بخواهد دزدی یا چاقوکش یا آدم‌کشی را به این اوصاف معرفی کند ناچار باید با لفظ دزد و آدم‌کش او را بشناساند.

۲. در مجلس معروفی که در حضور ناصرالدین شاه زمان





تا به آنجا رفت حرف یاوه‌اش  
 کز خدائی دم زد آن عاری ز عار  
 طرفه‌تر این بد که گه از خوف و بیم  
 ز ادعای خویش می‌جستی فرار  
 گفت در شیراز در مسجد صریح  
 من نیم حجت نه بایم نه مدار<sup>(۱)</sup>  
 از برای ناصرالدین شه نوشت<sup>(۲)</sup>  
 توبه‌اش را با کمال انکسار  
 نقطه اولی گر این نادان بود  
 جهل پس باشد ملاک اعتبار

ولیعهدی او در تبریز با حضور علماء تشکیل شد و سید علی محمد شیرازی از عهده جواب مسائل خیلی آسانی که هر شاگرد مکتبی می‌داند بیرون نیامد از او پرسیدند که تو گفته‌ای: «اول من آمن بی نور محمد و علی». این عبارت از تو است؟ جواب داد: بلی از من است. ملاحظه کنید کسی که ادعای بابت داشت یاوه‌گوئی را بجائی می‌رساند که از همان امامی که خود را باب علم و یا نائش می‌داند؛ خویش را بالاتر بشمارد و نفهمد که یک نفر نمی‌شود نسبت به شخص دیگر هم تابع باشد و هم متبوع.

۱. پس از اینکه در حکومت حسین خان اجود انباشی چوب بسیار بر پای او زدند و بمسجد وکیل رفت؛ اظهار توبه و انابه کرد و پای شیخ ابوتراب را بوسید. قریب شش ماه در حبس بود تا سواران معتمدالدوله گرجی او را به اصفهان بردند. او به سیاست خود یا حسب الامر دولت روسیه که مطابق نوشته کنیازدالفورکی روسی مؤسس بایبگری بودند، او را مخفی نمود (بتاریخ روضةالصفاء مراجعه شود).

۲. توبه نامه‌اش عیناً در بسیاری از کتابها چاپ و منتشر شده است.



\* و ر به مکر و حيله کس می شد ولی  
 پس به شیطان بایدت کرد افتخار  
 از عبارات سخیفش در بیان (۱)  
 وانهمه اغلاط بی حد و شمار  
 و آنکه گوید بعد داود و زیور  
 بود موسی در مرور روزگار  
 من چه گویم هست ممکن امتحان  
 بهر آن کو هست حق را خواستار  
 دین اگر شد اذن دادن بهر زن  
 در زنا تا بلکه گردد باردار (۲)  
 ای دو صد لعنت بر این آئین و دین  
 که از آن چون صاحبش آید ببار

۱. آنقدر اباطیل و سخنان بی معنای غلط اندر غلط که هیچ  
 شخص مستقیم المشاعر به آن تفوه نمی کند در بیان است که  
 انسان متحیر می شود که برای نمونه کدام یک را بنویسد، با  
 این همه جرح و تعدیلی که بهائی ها در آن کرده اند هنوز از بیم  
 رسوائی آن را در دسترس عموم نگذاشته اند. برای اطلاع  
 خوانندگان این چند فقره نوشته شد (قل کل ليقولون لا اله الا  
 الله الذي امننت به كل الوصافيين قل كل ليقولون لا اله الا الله  
 الذي امننت به كل النعاتيين - الحمد لله الذي قد ظهر ذاتيات  
 الحمديات باطر از طرز طراز طرزائيه و اشرق الكونيات  
 باشرق شوارق شراق شراقه جلا كمالا رفعا بها بحيانا  
 جملانا جمولانا عظمانا).

۲. یکی از قوانینش آن است که اگر از کسی فرزند نمی شود زنش  
 با بیگانه هم بستر شود (زهی خجالت و رسوائی).





گر بُدی برهان به تطبیق عدد

هر مطابق بُد ولی کامکار<sup>(۱)</sup>

ور بود تطبیق را رسم و اثر

هست اینان را ضرر کن اختبار

هست تاریخش ضلالت کز خری

دم زد از اضلال مردم در چهار

ساغر حافظ کجا گردد دلیل

کز ضلالت یافت بی شک انکسار

۱. اشاره است به استدلال علی محمد باب و جواب آن در مجلس معروف، گفت: اسم من علی محمد به حساب ابجد (۲۰۲) است و یا رب وفق دارد. نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی با رب وفق دارد؛ پس هر علی محمد و محمد علی می تواند این ادعا را بنماید و علاوه بر این شما باید ادعای ربوبیت کنید نه بابت! در جواب گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور او را می کشید. نظام گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ گفت: بلی. نظام گفت: شخصی یا نوعی؟ گفت: شخصی. نظام جواب داد که نام مبارک او محمد بن الحسن و نام مادر او نرجس و نام تو علی محمد و نام پدر و مادرت چیز دیگر است. در همین مجلس بود که علی محمد باب را امتحان کردند و او از عهده جواب هیچ یک از سئوالات که بسیار سهل و ساده بود بیرون نیامده مشتش باز شد. باری غرض این است که اگر تطبیق علی محمد با رب یا وفق لفظ ساغر که در شعر حافظ است با تاریخ ادعای او دلیل باشد؛ پس همه کس می تواند دعوائی کند و صدها از این گونه تطبیقات ارائه دهد، پس چنانچه ذکر شده ضلالت هم مثل ساغر مطابق با تاریخ ظهور علی محمد است (۱۲۶۱) و حسینعلی بهاء مطابق است با کوربی بها و همچنین با گرگ بد و عباس که مقصود عباس افندی است مطابق با رسواس و شوقی مطابق با شیطان پلید است.





هست کور بی‌بها نام و لقب

از بسها کن جمع‌یابی بی‌غبار

هم بسود اندر شمار گرگ بد

گشته اغنام ضعیف او را دچار

هست هم عباس و سواس ای پسر

چون ز الخناس آمد یادگار

نیز شوقی هست شیطان پلید

گر کنی تطبیق گردی شاه خوار

باری او چون رفت، یارانش ز پس

مسلمکی کردند هر یک اختیار

گفت او را نائیم صبح ازل<sup>(۱)</sup>

بودم او را چون همیشه مستشار

برخلافش مردکی شاید دون<sup>(۲)</sup>

نطفة شیطان پلید نابکار

دزد مال و دزد جان و دزد دین

بد لعاب و بدشعار و ناگوار

قرّة‌العین از بها گفتش، نداشت

نزد دانسایان بها و اعتبار

تا خورد از شیر برخی گوسفند

تا شود بر پشت مшти خرسوار

۱. میرزا یحیی صبح ازل برادر بزرگ بهاء است که خود را

جانشین علی محمد باب می‌شمرد.

۲. مقصود حسینعلی نوری است که قرّة‌العین به او لقب بها داد.





بی‌حیائی کرد کامل پا نهاد  
 در مقامی کش محال آمد گذار  
 گفت در باطن که نک پیغمبرم  
 بسا کتاب تازهای از کردگار  
 باب در **مَن یظهر** (۱) ار گفته سخن  
 نیست قولش را چو بولش اعتبار  
 ورازل را کرد نایب برخطاست  
 کز جنون او را بند گاهی فرار  
 یعنی از اینره شکر خورده است باب  
 که مرا تعیین نکرد و داشت خوار  
 نسا گذشته زان پیمبر مدتی  
 نسخ دینش داد این یک انتشار  
 نه بدانش متکی نه بر دلیل  
 از توانائی و معجز برکنار  
 با چنین حال و چنین اخلاق زشت  
 کرد اندر خفیه دینی برقرار  
 بی‌اصول و بی‌فروع و بی‌اساس  
 نوز خرد چیزی مرا او را انتصار

۱. باب گفته بود من بظهره‌الله بعدد مستغاث - دو هزار و یکسال بعد - ظاهر می‌شود و بی‌مطالبه دلیل و معجزه باید دعوایش را پذیرفت. از این جهت بدست عده‌ای مانند حسین میلانی و میرزا اسدالله ملقب به دیان و مکنی پابوالشور و سیدگوهری هندی و بعضی دیگر از جمله حسینعلی بهاء، بهانه افتاد و هنوز چند سالی نگذشته برخلاف گفته خود که «مَن یظهر سال بعد می‌آید»؛ خود را مَن یظهر خواند.





\* لاف معشوقی زدن باروی زشت  
 پیش طبع پاک آمد ناگوار  
 با قد خم بوی بد موی سفید  
 راستی شد عشق بازی خنده دار  
 دین مخفی چیست دام و حقه ای  
 که از او شد ابلهی در زیر بار  
 رفت تا جائی که نزد ابلهان  
 خواند خود را خالق لیل و نهار  
 حمق مردم بین که برخی از عوام  
 پیروش گشتند، اف بر روزگار  
 زین گروه عامی انعام خو  
 معنی بل هم اضل شد آشکار  
 این جهالت نیست امر تازه ای  
 ای بسا کس از خرد بیگانه وار  
 احمقانی چند در عالم هنوز  
 گاو را دانند حیّ کردگار  
 این دغل را مردمان باخرد  
 بارها کردند هر یک اختبار  
 از دلیل ملزم خصمش نبود  
 غیر تلبیس و حیل راه فرار  
 بس که دارد مختلف هر جا سخن  
 بس که دارد گفته های او غبار  
 بر مریدان مدعایش تاکنون  
 مانده است اندر حجاب استتار





زین هزاران رنگ بوقلمون صفت  
 هر زمان طوری دگر شد آشکار  
 گاه گفتم من حسینم آنکه سر  
 داد در راه رضای کوردگار  
 از تناسخ پای خود برتر نهاد  
 با مریدان گفت اینان در چهار  
 این سر من آن بود کاندرا تنور  
 جای دادش خولی مملعون خوار  
 گاه گفتم من مسیحم من مسیح  
 آنکه از دست جهودان شد به دار  
 گاه گفتم نه حسین و نه مسیح  
 من رسولم مرسلم پروردگار  
 گاه می گفتم که من خود مرسلم  
 جستهم در کسوت انسان قرار  
 من خداوند عزیز قادرم  
 کرده ام در عالم امکان گزار<sup>(۱)</sup>  
 گاه گفتم نه من اینها نیستم  
 مسلم مرسلان را در قطار

۱. نه تنها خود را خدا خواند بلکه پسر خود را هم بخدائی معرفی کرد و در یکی از الواح خود نوشت: من الله العزیز الحکیم الی الله العزیز الحمید، و در این جهت از باب تقلید نمود که به ازل نوشت: هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب.





از شنیعه<sup>(۱)</sup> بس که بد بر من رسید

کرده‌ام لابد سوی عکا فرار

گاه می‌گفتی ازل مولا بود

هست همچون باب بر من شهریار<sup>(۲)</sup>

گاه می‌خواندیش زندیق فضول

تابعینش را شمردی ز اهل نار

گاه گفتم من همان من‌ینظهرم

شد مبشر باب ما را در چهار

گاه گفتم باب خود آقای ما است

جان و جسم صد چو من بادش نثار

این تذبذب وین دعاوی زین فضول

وین مریدان خرب‌بینگ و عار

آدمی را راستی مدهش کند

می‌شود هر عاقلی آشفته‌وار

بازگردید از خطای جاهلان

تا شوید اندر دو عالم رستگار

گر پیشیزی بُد بهای این بها

عاقلی کردی ولایش اختیار

۱. برای خوش‌آمد اهل سنت شیعه را شنیعه می‌گفت و تسنن اظهار می‌کرد و همه هفته در نماز جمعه سنیان حاضر و به پیشنهادشان از روی تقلب و حيله اقتدا می‌کرد.

۲. بها در ضمن کاغذی به ازل می‌نویسد که: مرا چون مگسی در خانه خود بشمار، اما بعداً او را زندیق و گوساله سامری خواند.





ای که هستی عامی و غافل ز راه  
 جستجو زاینان تو را ناید بکار  
 چون نباشد احتمال راستی  
 در کلام این گروه نابکار  
 از چه گردی گرد دام و دانه شان  
 یحتمل زین جستجو یابی ضرار  
 جمله می گویند موعود رسل  
 چون عیان سازد به امر حق عذار  
 پر ز عدل و داد می سازد جهان  
 یابد از او دین یزدان انتشار  
 می شود بر شرق تا غرب زمین  
 خود به نفسه فاتح و فرمان گذار<sup>(۱)</sup>

۱. میرزا ابوالفضل گلپایگانی هم در اول کتاب فرائدش به این مطالب اعتراف نموده، حتی خود سید علی محمد باب هم در تفسیر سوره کوثر به صراحت به بسیاری از خصایص حضرت امام زمان که فرزند امام حسن عسکری است و آیات و اخباری که در خصوص آن بزرگوار رسیده و شرح حال و معجزات آن حضرت؛ اعتراف کرده و ائمه را از حضرت امیر تا امام دوازدهم نام برده و به صراحت اقرار به وجود مبارک آن بزرگوار نموده و می گوید؛ امر او مانند آفتاب در وسط روز روشن است. و برای خودش تقریباً می خواسته همان دعوائی را که شیخیه دارند بنماید. منتهی بعداً در اثر شدت مرض خبط دماغ و تحریک اجانب و بعضی از شاگردان سید کاظم مانند ملاحسین بشرویه و غیره که می خواستند مقابل دکان حاج کریمخان و حسن گوهری دکان دیگری باز کنند دعاوی بالاتر نمود.



\* نه هر آن کس کرد دعوی این مقام  
 ورنه ندادندش یمنی از یسار  
 سیما آن کس که شد کارش به عکس  
 گشت ز اول حبس و آخر شد به دار  
 قریه ناکرده نورانی ز عدل  
 روز روشن شد به چشمش شام تار  
 بالضروره ختم شد پیغمبری  
 بر رسول هاشمی کامکار  
 مهدی مهد دماغت روز و شب  
 گوید این بیت متین با اختصار  
 بی دلیل و مدرک و بی مستند  
 ادعا از هیچکس باور مدار  
 نزد کل، خاتم به معنی آخر است  
 ورجز او باشد مجاز و مستعار  
 اهل تفسیر و لفه در مثل آن  
 مرجعند آخر نه وهم و اعتبار  
 آخر مکتوب چون خوردی همی  
 یافت اندر مهر این لفظ اشتهار  
 خاتم آن پس شد که نقش نگینش  
 نام صاحب کاین تناسب شد به کار  
 پس به انگشتر بشد خاتم مقول  
 در نگینش مهر چون شد برقرار  
 بعد از آن بر مطلق انگشتری  
 گفته شد اندر مرور روزگار





پس اگر زان قصد شد زینت بود

از تجوّز چارمین اندر شمار

هست این سبک مجازی از مجاز

و از مجازی وین بسی تیره است و تار

نیز ربطش نیست با معنی اصل

در وضوح و طبع دارد انزجار

زین سبب در هیچ جاش اطلاق نیست

شاهدی از شعر و نثر ار شد بیار

این تجوّز فرض کن جایز چه سود

تا نباشد صارفی یا اضطرار<sup>(۱)</sup>

۱. خلاصه مطلب آنکه به اتفاق تمام مفسرین و اهل لغت مراد از آیه (ولکن رسول الله وخاتم النبیین) این است که پیغمبر اکرم آخر همه پیغمبران است و از زمان نزول آیه تا کنون کسی غیر از این نگفته است. چه آنکه خاتم به قرائت عاصم، به فتح تا یا به قرائت سایر قراء، به کسر قرائت شود اما به کسر که واضح است و اما به فتح، برای آنکه معنی خاتم آخر و پایان است. پس خاتم النبیین یعنی کسی که به او فرستادن پیغمبران خاتمه یافت و نمی شود مراد از خاتم را زینت گرفت. زیرا اولاً استعمال خاتم در مهر مجازاً به مناسبت وقوع آن در آخر مراسلات است و اطلاق آن بر انگشتی که نقش نگینش نام صاحبش باشد به مناسبتی است که با معنای مجازی اول دارد که مهر بودن نگین آن است و اطلاقش بر هر انگشتی مجازاً بمناسبت شباهتی است که با معنی مجازی دوم دارد. پس تا اینجا سه مجاز لازم شد. و اگر خاتم را بگوئیم و از آن بمناسبت آنکه انگشت زینت است اراده زینت کنیم چهار مجاز لازم آید که علماء ادبیات آنرا اجازه نمی دهند. و ثانیاً از این گونه مجاز طبع و ذوق سلیم که عمده ملاک در صحت تجوّز است متنفر است. و ثالثاً سابقه ندارد که احدی از عرب این چنین استعمال کرده باشد. و رابعاً فرضاً این مجازگوئی



\* فضله گلپایگان چون دید نیست  
 چاره جز تسلیم پس بیچاره‌وار  
 زاد فی‌الطنبور آخری نغمه  
 تا کند بنیان جهلش استوار  
 گفت می‌باشد نبی منباء از خواب  
 زد به نهر ژرف بی‌راه و گذار<sup>(۱)</sup>  
 ورنه ناخورده به گوش یک عرب  
 این چنین حرفی که شد و همش مدار  
 چون عرب عبری نمی‌داند چسان  
 می‌توان کرد این عبارت اختیار  
 خاتمیت را فقط این آیه نیست  
 مسستند تا راه یابد انحصار  
 هم دلیل اوست آیه ابتغاء<sup>(۲)</sup>  
 هم بود برهان نصوص بی‌شمار

جایز باشد، چرا باید بدون قرینه و صارفی از معنی حقیقی  
 صرف نظر نمود.

۱. اشاره است به شبهه بی‌مبنای دیگر که می‌گویند نبی در لغت  
 عبری یعنی خواب بیننده. پس خاتم النبیین یعنی آخر خواب  
 بینندگان. واقعاً انسان از این مزخرفات عصبانی می‌شود. اولاً:  
 کی در لغت عبری معنی نبی این است. و ثانیاً: لغت عبری چه  
 ربطی به لغت عربی دارد والا ممکن است نبی به لغت ترکی یا  
 چینی و هر لغت دیگر یک معنی داشته باشد. تمام عرب‌ها و  
 اهل لغت برخلاف این حرف واهی اتفاق دارند.

۲. و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من  
 الخاسرین (آل عمران، ۸۴).





هست کافی خطبه یوم القدر  
 و از حدیث منزلت هم آشکار<sup>(۱)</sup>  
 بُد ضروری و مسلم نزد کل  
 خاتمیت ز ابتدا همچون نهار  
 زین گذشته بعث بهر حاجت است  
 نه جزافی ای عزیز هوشیار  
 شرع احمد را چه نقصی دیده‌ای  
 کز پی تکمیل داری انتظار  
 وانگهی این‌گونه دین و مسلکی  
 کی شود با نوع ادیان هم‌قطار  
 بر اساس ظن و تأویل و خیال  
 کس ندیده دینی اندر روزگار  
 شعر شاعر نظم فاتر حرف پوچ  
 نقل میلی خواب ناشی از بخار  
 خود بده انصاف آیا می‌شوند  
 ناسخ دین نبی ذی‌الفخار  
 با دو صد من از سریشم یک سخن  
 زین گروه آخر نگرده استوار  
 از رجز خوانی بر عامی چه سود  
 وانگهی اندر خفانه در چهار

۱. اشاره است به حدیث مسلم معروف که پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمود: «انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی».





\* گر هنر داری بر صاحب هنر  
 گوی مردی زن چو مردان آشکار  
 هست جنگی آنکه در میدان جنگ  
 پانهد بی بیم روز کارزار  
 اشک چون جاری شود ظاهر شود  
 فرق چشم خشک و چشم اشکبار  
 گر بتاویل کتاب است و خبر  
 پس بود فرعون ابتر کردگار  
 گوی در بحر فنا شد غوطه ور  
 لا جریم بنمود از الا گذار  
 یا هر آنچه گفته ام یا گفته اند  
 بر علیت نیست باعث بر نقار  
 زانکه تاویل تمامی ممکن است  
 می توانی گشت باما یار غار  
 نصف لوح فاطمه گر شد دلیل  
 بعض دیگر از چه نبود پایدار<sup>(۱)</sup>

۱. حسینعلی برای اثبات حقانیت باب درایقان به ذیل خبر لوح حضرت فاطمه که می فرماید (فتدل اولیائی فی زمانه ویتهادی رثوسهم کما یتهادی رؤس الترمک والدیلم فیقتلون و یحرقون) تشبیه جسته و راه مغالطه و فریب عوام را پیموده و گفته دوستان خدا را در قلعه شیخ طبرسی و زنجان و غیره کشتند و باقی خبر را که صریح است به امامت همه ائمه اثناعشر تا حضرت حجة بن الحسن، انداخته است. به این حدیث رجوع کنید تا از مغالطه کاری رئیس بهائی ها در کتابش مطلع شوید. در ذیل حدیث قبل از فقره مذکور پس از تصریح به امامت حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام پدر حضرت حجة می فرماید: «واکمل ذالک





آیه تدبیر امرار شد دلیل<sup>(۱)</sup>

بعد تاویلات و گفتاری قصار

در میان موسی و عیسی چرا

فاصله شد پانصد بعد از هزار

تا ظهور باب بیش از الف بود

چون نه تاریخ است فرع اختیار

فرق ناکرده میان فی و بعد

کی کند حق در حجاب استتار

شعر منسوب ببا طاهر است

نیز اینسان باشدت گر ابصار

باینه م ح م د رحمة للعالمین» یعنی و به کمال می‌رسانیم  
امامت را بفرزند امام حسن عسکری که اسمش محمد است و  
از برای اهل عالم رحمت است.

۱. آیه شریفه (یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی  
یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون) بظاهر چنانکه در تفسیر  
است دلالت دارد بر اینکه امر خلق و رزق و نحو آن که خدا  
مقدر می‌فرماید به توسط ملک بسوی زمین انزال می‌شود، و  
سیر آن ملک و عروجش به مقام خود در مقداری است که اگر  
انسان بخواهند سیر کند هزار سال طول می‌کشد. در این آیه  
مقصود معلوم نیست و آیه از متشابهات است. به هر حال چه  
مناسبتی با ادعای اینان دارد و به چه جهت مراد از امر، دین و  
شریعت است. و چگونه دین عروج می‌کند. و چرا مدت بقاء  
ادیان مختلف شده. برای آنکه با تاریخ دعوای علی محمد  
شیرازی مطابق شود ابتدا دین اسلام را دو بیست و شصت و  
یکسال بعد از هجرت و ۲۷۴ سال بعد از بعثت حساب کنیم. از  
اینها گذشته چرا میان (فی) و (بعد) فرق نمی‌گذارد و کلمه فی  
یوم را بعد یوم معنی می‌کند.





۱. گویند بمقتضای این خبر چون از «الم ذالک الکتاب» تا «الم» رابشماری ۱۲۶۷ می‌شود و مطابق با ظهور میرزا علی محمد می‌گردد. اما باید مبدأ تاریخ را هفت سال پیش از هجرت گفت تا این حساب دل‌خواهی درست شود. در جواب می‌گوئیم این خبر هم از حیث سند و هم از جهت دلالت بسیار ضعیف و به ویژه در فروع دین بی‌اعتباری این‌گونه اخبار قطعی و مسلم است. سند روایت ضعیف است برای آنکه از زمان عیاشی تا زمان ابی‌لبید - که زمان حضرت باقر است - تقریباً به فاصله ۲۱۵ سال مجهول بوده و کسانی که واسطه عیاشی در نقل خبر از ابالبید هستند معلوم نیستند. اما ضعف دلالت و مغالطاتی که در این خبر نموده‌اند محتاج به شرح مفصلی است که اینجا محل آن نیست. بطور اجمال می‌گوئیم خلفاء بنی‌عباس سی و هفت نفر بودند و اگر خلفاء بنی‌عباسی مصر هم ضمیمه شود ۵۴ نفر می‌شوند، نه ۱۲ نفر. چنانچه در خبر ۱۲ نفر ذکر شده. سفاح در سنه ۱۳۲ قیام نمود نه ۱۴۲ و امامت سیدالشهداء در پنجاه و یک و شهادتش در ۶۱ بوده نه ۷۱ و اگر مبدأ تاریخ، بعثت هم باشد ۷۴ می‌شود نه ۷۱. از اینها گذشته چرا ابتدا تاریخ را ۷ سال پیش از هجرت می‌گیرند تا با ادعای میرزا علی محمد موافق شود. بعلاوه در نسخ موجود بحار و غیره «الرا» است نه «المرا». بالاخره می‌گوئیم ۱۲۶۷ چه ارتباطی با دعوی علی محمد شیرازی دارد؟ آنقدر استنادشان به این روایت فاسد است که انسان متحیر می‌شود کدامش را بنویسد! و راستی شگفت‌آور است که در مقابل این همه روایات معتبره و متواتره که راجع به مهدی موعود و امام دوازدهم است؛ کسی پیدا شود و به این خبر که پس از هزاران توجیه، مقصود صحیحی که با یک تاریخ معتبر و با غیر معتبر موافق باشد از آن بدست نمی‌آید، متشبث شود.





اولاً نبود سند قطعی و نیست

هر خبر را نزد اهلس اعتبار

وانگهی در اصل دین چون در فروع

بود و می باشد محل گیر و دار

ثانیاً تاریخ با مضمون او

بر خلاف آمد، در او فکرت گمار

ثالثاً مبدأ چرا شد هفت سال

قبل هجرت کر بود عقلت شعار

رابعاً لفظ المر

از چه کردی در عبارت اختیار

خامساً محجوج باشد این خبر

نزد دانا با نصوص بی شمار

**یظهر فی شبهة لیستین<sup>(۱)</sup>**

سنة الستین نباشد هوش دار

هست آیه **لو تقول<sup>(۲)</sup>** بعد از آن

که نبوت شد به معجز آشکار

۱. اشاره است به اینکه در ایقان نوشته فی حدیث «المفضل

سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة

الستین یظهر امره و یعلو ذکره» بها با این مغالطه خواسته

استدلال کند. ببینید رهبر بهائیگری که خود را پیغمبر

می خواند چگونه حقه ها و حیلها برای فریب عوام بکار برده؟

همین یک استدلال واهی برای اثبات بطلان همه حرفهایش

کافی است. زیرا اولاً «سئل عن الصادق» غلط است و باید

نوشته شود: «سئل الصادق» و ثانیاً در جلد ۱۳ بحار عبارت

این فقره از روایت اینست «فقال یظهر فی شبهة لیستین» و این

مرد «فی شبهة لیستین» را «سنة الستین» می نویسد.

۲. می گویند این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه هر کسی چیزی





مقصود از او شد نبی نه هر که او

نسبتی بساطل دهد بر کردگار

لازم آید دور واضح گر بود

راه صدق این آیه نزد هوشیار

منع ناکردن ز فعل ناکسان

نیست تقریرش گرت هست افتکار

به خدا نسبت داد، بر خدا لازم است که او را هلاک و وتین او را قطع نماید. و حال آنکه به شهادت آیات شریفه قبل این آیه در مقام تأکید حقانیت تعالیم پیغمبر و صدق دعوت آن حضرت است و نمی شود پیغمبر اکرم که خدا به صریح آیات کثیره قرآنی و اخبار و تواریخ معتبره مسلمه با معجزات ظاهره او را بسوی مردم فرستاده دروغی بر خدا بندد و از پیش خود و هوای نفس چیزی گوید «وما ینتطق عن الهوی». نه اینکه مقصود این باشد که هر کس چیزی گفت و به دروغ ادعای مقام نبوت کرد خدا دهنش را می گیرد و هلاکش می سازد. زیرا این حرف خلاف حکم عقل و ضرورت و آیات بسیار قرآن که راجع به انبیاء گذشته و پیغمبر اکرم نازل شده است می باشد. برای آنکه همه دلالت دارند که خدا بوسیله اظهار معجزه به دست پیغمبرانش حق را از باطل و صادق را از کاذب آشکار می سازد. لذا به پیغمبر خاتم خطاب می فرماید: اعجاز قرآن را که یکی از معجزات او است اعلان فرماید و بگوید: «لئن اجتمعت الانس والجن علی أن یناءتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً». علاوه بر این اگر مراد از جلوگیری و منع خدائی، منع تشریحی است که به صریح ادله حرمت، تکذیب گردیده، و اگر منع، تکوینی است و جلوگیری تا حد الجاء و اجبار بر ترک، نقض غرض و خلاف حکمت است. چرا که انسان فاعل مختار است و اگر بنا بر جبر باشد بعثت پیغمبران لغو می شود. علاوه بر این اثبات نبوت پیغمبر با این آیه، مستلزم دور است.



ورنه شد نقض غرض بی‌گفت و گو  
برخلاف حکمت آمد اضطرار  
هم شود لازم که هر کس ادعا  
کرد چیزی صدق را باشد مدار  
لازم آید نیز افحام نبی  
بعث می‌گردد عبث در روزگار  
استناد ادعایش بر نفوذ (۱)  
جمع ضدین است روشن چون نهار  
بت پرستان را بود بی شک نفوذ  
بیشتر ز اینان هزار اندر هزار  
انسقیاد جمعی ار باشد دلیل  
بس بهر منقاد باید شد شکار  
ور شود تسلیم پس ما بر حقیم  
قول ما زین اصل گردد پایدار  
چهارصد میلیون مسلمان این زمان  
بر مسلمانان نمایند افتخار  
پیروان حجة بن عسکری  
آنکه شد بر ما سوی الله شهریار  
قـرنها باشد که اندر راه او  
جـملگی دارند چشم انتظار

۱. جواب است از اینکه می‌گویند چهار چیز دلیل حقانیت است: ادعا، استقامت، نفوذ و شریعت. خلاصه جواب اینست که نه این چهار چیز دلیل است و نه در علی محمد و حسینعلی موجود بوده است.



\* مدعی را مستند با ادعا  
 لازم آمد ورنه یابد انکسار  
 ز اول امر استقامت یا نفوذ  
 نیست پس باید نمودن اصطبار  
 در میانه چیست تکلیف و کدام  
 مذهبی را مرد سازد اختیار  
 این دو را کی بود رأیی مستقیم  
 تا شود هر استقامت را مدار  
 جز تذبذب در خیال و قول و فعل  
 کس ندید اندر چهار و استتار  
 گر پیمبر پس تقیه از چه رواست  
 خدعه و کذبش چرا آمد شعار  
 عقل بیزار است از آن پیغمبری  
 کز تقیه نیست او را ننگ و عار  
 ور بود منتج نباشد ورنه هست  
 مقنع<sup>(۱)</sup> و امثال را شرع استوار  
 هم شریعت نیست ور باشد کدام  
 جز خرافاتی که باشد خنده‌دار  
 گر شریعت هست تحلیل حرام  
 حق بود با ملحدانِ رودبار<sup>(۲)</sup>

۱. حالاتش مفصلاً در تواریخ ضبط است.

۲. مانند ابو عبدالله حسن که به علی ذکریه السلام معروف است. دعوت الحاد کرد و در ۱۷ رمضان سنه ۵۵۹ مردم را جمع کرد و نماز عید گذارد و به مردم اعلام کرد که تکلیف برداشته شده و اکثر قهستان و رودبار را گمراه کرد و بیست و دو سال





ور به بیت‌العدل تفویض است حکم  
پس چه حاجت بر بها از این قرار  
نسخ و تأسیس شریعت در جهان  
نیست امر شوروی را در قطار  
بود از وضع قوانین چون بعجز  
لاجرم گفتا چنین بیچاره وار  
در کتاب نامقدس امر چند  
کز بیان کرده است آن مردود خوار  
با رسول ظاهر و باطن همه  
شد مخالف نزد اهل ابصار  
ور مجازات زنا نقدی بُدی  
پس زنا بر اغنیا شد واگذار  
بلکه باشد برگدا تفویض امر  
زانکه او را نیست مالی مستعار  
هر که شد شهوت‌پرست از مرد و زن  
می‌رود زین حکم طبعاً زیر بار  
چون زنا هر گونه شد تجویز شد  
کس زن خود را ندارد اختیار  
تا شود گستاخ هر جا دختری است  
بر زنا اندر مرور روزگار  
بکرگر نبود شب اول عروس  
حکم او را کرد عفو آن نابکار





\* از چه واجب گشت سوزاندن کسی  
 که بسوزانید بیتی را به نار  
 قتل نفس از بهر مشتی چوب و نی  
 به به از این حکم و این حکمت مدار  
 غمس در بحر طهارت گر نمود  
 آنچه از اشیا است تا روز شمار  
 فضله سگ با بها دارد چه فرق  
 پاک و پاکیزند هر دو زین قرار  
 سم مسری شد ولوغ سگ چرا  
 ناکند پرهیز زان پرهیزکار  
 نیز باشد اتفاقاً بول سم  
 ز ارتکاب او خرد سازد فرار  
 و چنین پس از چه حکم سجده کرد  
 در خصوص طاهر این قانونگذار  
 نقض این حکم ار نماید عیب نیست  
 میلی است آخر نباشد عیب و عار  
 منع تنها از نکاح زن پدر  
 کرده این بی شرم بگسسته مهار  
 شرم از حکم لواطه از چه کرد  
 من نگویم سر او را در چهار  
 شارع احکام و شرم از حکم نیست  
 جز تناقض نزد دانا در شمار  
 از چه شد ممنوع تحصیل علوم  
 و از چه باید کور و کر آورد بار





ور بود ممنوع شوقی از چه روی<sup>(۱)</sup>  
 در مدارس سالها افکند بار  
 گر ولی عباس می بودی نبود<sup>(۲)</sup>  
 بر سری از انگلیسش افتخار  
 یا اولی الابصار آخر بنگرید  
 سوی این دین ساز و این مشتی..  
 و این قلبها و انواع حیل  
 رنگ گوناگون و وضع ناگوار  
 آری اینسان باشد آن شرع کثیف  
 که بدست اجنبی شد ابتکار  
 باری اندر پیش با انصاف مرد  
 جز ضرر نبود نتیجه زین چهار  
 ور بود عصمت به فعل ما یشاء  
 هست شیطان را طریق اعتذار  
 ور به صلح کل بدی او رهنما  
 جز مریدان را چرا خواند اهل نار

۱. شوقی پسر ضیائیه دختر بزرگ عباس افندی است. پدرش بنا به قول بهائیهائی که بعد از عباس افندی جانشینش را شوقی افندی می دانند؛ میرزا هادی بوده و بنا به گفته اتباع میرزا محمدعلی برادر بزرگ عباس افندی که میان بهائیهائی ها به غصن اکبر معروف است پدرش خود عباس افندی بوده. او آنقدر به عیاشی سرگرم بود که از تحصیل باز ماند و در امتحانات اکسفورد و بیروت رفوزه شد.

۲. عکس مجلس جشنی که عباس افندی تشکیل داده و الامبی انگلیسی به او لقب و نشان سری داده در دسترس عموم و سند افتضاح او است.



\* با مسلمانان خصوصاً اهل علم  
 این عدوات از چه باشد وین نقار  
 مرد دانا را ملاقات از چه کرد  
 منع سخت از نیست بر قلبش غبار  
 زین بها و این بهائیا قلم  
 گر کند تحریر گردد شرمسار  
 گر دهم شرح مزخرفها به من  
 خورده میگیرند اهل افتکار  
 پاره‌ای گویند کس هرگز ندید  
 بر سمند رهزنی چون وی سوار  
 من همی گویم که کس خرتتر ندید  
 از مریدان وی اندر روزگار  
 بس مدارا کرد قهر ایزدی  
 تا زحد خویشتن بگذشت کار  
 هر چه را رشتند این قوم دغل  
 داد بر باد فنایش پیود و تار  
 بهر رسوائی این قوم فضیح  
 مردمانی برگزید از هر کنار  
 باد از اسلام ایشان را جزا  
 اجر هر یک باد با پروردگار  
 خجلتم آید که چرخ دون نمود  
 بازی خود را به ما هم برگذار  
 بهر ترویج چنین بی‌شرم مرد  
 و از برای خنده تا روز شمار





## فضله‌ای را کرد از گلپایگان (۱)

کرمکی تا رفته رفته گشت مار  
 بی بهائی پیرو دین بها  
 بر خر نادانی و ذلت سوار  
 مردکی نادان بعکس نام خویش  
 از فضایل چون مرادش برکنار  
 فاضلش خواندند گر برخی زجهل  
 یا ز روی مصلحت پوچش شمار  
 فضل کی باشد عبارت بافتن  
 یا نمودن باطلی رنگ و نگار  
 فاضل ار این پس دگر مفضول کیست  
 جز بها و هر که او را در قطار

۴۱ / مهدویت در عصر حاضر

۱. مقصود ابوالفضل گلپایگانی است. وی چنانچه بسیاری از مؤلفین که با او معاشرت داشته‌اند نقل می‌نمودند از همان ابتدا که در گلپایگان بود فاسد العقیده و بی‌مبالات بوده و تنها داعی او بر تقویت امر این دین‌سازان و شیادان عصر حاضر، اعوجاج و حب جاه و سیر کردن شکم و اعمال مقاصد حیوانیه بوده و الامکرر مخصوصاً در موقعی که در اصفهان بوده بی‌عقیدگی خود را به این بساط شیادی به چندین نفر از اهالی گلپایگان از اهل علم و غیره اظهار داشته بود و در مواقع دیگر هم این مطلب از او آشکار گردید. چنانچه در استنطاق نامه که از بایبها در سال ۱۳۰۰ قمری در زمانی که کامران میرزا وزیر جنگ و حاکم تهران بوده در نظمیة بعمل آمده، وی یکباره پرده از کار برداشته و بی‌عقیدگی خود را باین مسلک فاسد اعلام کرده است و مخفی نماند که مشا‌زالیه برخلاف آنچه مشهور در بین بهائیها است کمال و معلوماتی هم نداشته. بلی با این وصف او را باید استاد باب و بها و شوقی گفت.



\* فضل باشد حل اشکالات قوم  
 نه به هر مشکل نمودن خود دچار  
 آنکه از هر علم آمد بهره‌ور  
 فاضلش گویند اهل اعتبار  
 از بزرگان شهر ماگرد جهان  
 داشتی وقتی چو خورشید اشتهار  
 و اسف کاین فخر و این نام و نشان  
 زین وجود نحس شد در استتار  
 آب و خاکی کاین چنین کس پرورید  
 مر مرا از این وطن ننگ است و عار  
**صافیا** خوش باش کز اهل کمال  
 هست سنگین باز طرف این دیار  
 گر نباشد کس منم بس کز دمم  
 زنده گردد قلب مرد هوشیار  
 این منم کز غایت فضل و هنر  
 بر وجودم دانش آرد افتخار  
 چرخ چون من غائبی در بحر علم  
 دیده بس کم در مرور روزگار  
 این بسم کز روی هوش و معرفت  
 رد بساطل یابد از من انتشار  
 قول من خود شاهد حال من است  
 چون نسیمی کایدت از لاله‌زار  
 خودستائی گرچه گاهی لازم است  
 از تو ای صافی نشاید هیچ بار





تو کجا و گیتی و چیستی  
تا شوی با اهل دانش هم قطار  
الغرض کوتاه می‌سازم سخن  
باز گویم نکته‌ای با اختصار  
این عجب باشد که با این ملحدان  
از جهالت برخیا هستند یار  
وانگهی آرند در سرو عین  
خویش را از مسلمین اندر شمار  
گفت دشمن بر سه قسم است ای پسر  
حیدر صـفـدر ولی کردگار  
دویمی زیشان محب دشمن است  
سـیـمی باشد عدو دوستدار  
بر مفاد نص نقل و حکم عقل  
بغض فی‌الله کشت ایمان را مدار  
بایدت صافی تبری زین گروه  
خواهی ار باشی به گیتی رستگار  
بد مگو و بدمخواه و بد مکن  
پیشه کن نیکی که ماند پایدار  
دین بی‌تحصیل زر از کف منه  
تا نگردي در دو عالم خوار و زار  
روزی آید کم‌من و تو نام نیست  
در کجا شد آنکه با ما بود پار  
هر که بینی در جهان از نیک و بد  
بر خـر خود می‌شود آخر سوار



\* کیست هالک آنکه از ره شد برون  
 کیست ناجی آنکه شد پرهیزکار  
 گر بمانی بر صراط مستقیم  
 به که ماند از تو قصر زرنگار  
 از پی مدح ولی حق ز طبع  
 ریز دایم درهای شاهوار  
 ای شه دین مهدی صاحب زمان  
 ای فروغ دیده امیدوار  
 ای خرد مانند من خاک درت  
 ای زجودت هر دو عالم برقرار  
 ای ولی عصر ای غوث زمان  
 اسم اعظم آخرین هشت و چار  
 رفت دین از دست شاهها همتی  
 دستی آخر، ز آستین دستی برآر  
 صبر ما در انتظارت شد تمام  
 جان ما اندر فراق شد فکار  
 نیست ما را جز تو کس فریاد رس  
 رس به فریاد ای به هر بیچاره یار  
 ای فدایت آنچه در عالم وجود  
 برخی تو آنچه آید در شمار  
 روزها در هجر رویت گشت شام  
 روز کن بهر خدا این شام تبار  
 دیده امید بر در تاب به کی  
 رفت دیگر تاب و از حد انتظار





از ستم پرگشته اقطار جهان

۴۵

مسلمین هستند در رنج و فشار

تا جهان را پُر کنی از عدل و داد

عدل حقا پای در میدان گذار

**صافیا** بی خوف برگو حرف حق

و از توکل پوش درعی استوار

\* \* \*

مهدویت در عصر حاضر

